

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۱)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک، شلخه‌های فنی و حرفه‌ای و کار دانش

پایه دهم

دوره دوم متوسطه

۱۱۰۲۰۶

۱۳۹۶

ترجمه و حل تمرینات

درس هشتم

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۷ - ۱۳۹۶

با کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)

الدُّرُسُ الثَّامِنُ

﴿جَمَالَ الْمَرْءُ فَصَاحَةً لِسَانَهُ﴾ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

الدرس الثامن (درس هشتم):
صناعة التلميع^۱ في الأدب الفارسي
صنعت تلميع در ادبیات فارسی

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ أُبَيَاتًا مَمَزُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَالْفَارِسِيَّةِ وَ سَمَوْهَا بِالْمَلَمَعِ؛
قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و بسیاری از شاعران ایرانی از آن استفاده کرده اند و برخی از آنها ابیاتی را آمیخته به عربی و فارسی سروده اند و آن را مَلَمَع نامیده اند ؛
لَكثِرَ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مَلَمَعَاتٍ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيرَازِيِّ وَ جَلَّالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.
بسیاری از شاعران ایرانی مَلَمَعاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

***مَلَمَعُ حَافِظِ الشَّيرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ (مَلَمَعُ لسان الغیب حافظ شیرازی)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه إِي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَه

نامه ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم "که من روزگار را در دوری تو مانند قیامت دیدم"

دارم من از فراقش در دیده صد علامت لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَه؟
من ازدوری او صدها نشانه درچشم دارم ، " آیا اشک‌های این دو چشم من ، نشانه و علامت برایمان نیست ؟ "

هر چند کازمودم از وی نبود سودم مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَه
هرچه که تجربه کردم ، ازجانب او فایده ای به من نرسید " هرکس آزموده را بیازماید ، پشیمانی نصیبش می شود "

پرسیدم از طیبی احوال دوست گفتا فِي بَعْدِهَا عَذَابٌ فِي قَرَبِهَا السَّلَامَه
ازطیبی درباره احوال محبوبم سوال کردم ، گفت : " در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامتی و آسایش است "

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حَبًّا بِلا مَلَامَه
گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می شوم "به خدا سوگند که ما عشقی را بدون ملامت و سرزنش ندیدیم"

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَه
حافظ در ازاء دادن جان شیرین خواستار جامی شده است ، " تا ازان (دادن جان) ، جامی ازکرامت عشق بچشد "

^۱ تلميع: درخشان کردن/ مَلَمَع: درخشان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلميع گویند).

***مَلَمَعٌ سَعْدِي الشِّيرَازِي (مَلَمَعٌ سَعْدِي شِيرَازِي)

سَلِّ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهَيِّمُ فِي الْقُلُوبِ تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی
"از آب انبارها درباره سوارانی که در بیابان ها تشنه‌اند بپرس . "تو قدر و ارزش آب را چه می دانی ، وقتی در کنار فرات هستی.

شَبِّمُ بِه رُوی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن وَ إِنِّ هَجَرْتُ سَوَاءَ عَشِيَّتِي وَ غَدَاتِي
شَبِّمُ با دیدن روی تو مثل روزاست وچشمم با دیدن روی تو روشن می شود. " و اگر مرا ترک کنی ، شب و روزم مساوی است "

اگر چه دیر هماندم امید بر نگرفتم مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي
گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم ، اما امیدم را از دست نادم ، " زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو می آیی "

مَنْ آدَمِي بِه جَمَالِ نَه دِيدَم وَ نَه شَنِيدَم اِگر گِلِي بِه حَقِيقَتِ عَجِينِ آبِ حَيَاتِي
من انسانی به زیبایی تو نه دیده ام و نه شنیده ام ، اگر خمیر آفرینش تو از آب و گل است ، حقیقتا آغشته به آب زندگانی است

شَبَانِ تِيرِه اميدم به صبح روی تو باشد وَ قَدْ تُفَتِّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ
شب های تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می شود، " وگاهی چشمه حیات در تاریکی ها جستجو می شود "

فَكَمْ قُرَّرَ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلٌ شَهْدٍ جَوَابِ تَلَخِ بَدِيعِ اسْتِ از آن دهان نباتی
چقدر زندگیم را تلخ می کنی درحالی که تو این همه شاهد و شیرینی داری ! ازدهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست !

نَه پَنج رُوزَه عَمَرَسْتُ عَشْقِ رُوی تو ما را وَجَدْتُ رَائِحَةَ الْوَدِّ إِنِّ شَمَمْتُ رُفَاتِي
عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمر دنیا نیست ، " اگر خاك قبرم را ببویی ، بوی عشق را می یابی "

وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى مَحَامِدِ تو چه گویم که ماورای صفاتی
هر زیبا روی با نمکی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می پسندی " ستایش های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی "

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغِيثُ وَ أَدْنُو كِه هَم كَمَنْدِ بِلَايِي وَ هَم كَلِيدِ نَجَاتِي
از تو می ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می‌خواهم و به تو نزدیکی می‌جویم " که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی "

ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن أَحَبَّتِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءُ غَدَاتِي
به دلخواه وخواست دشمن ، ازچشم دوست افتادم و بی ارزش شدم ، " دوستانم مرا ترك کردند همان طورکه دشمنانم می‌خواهند "

فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد وَ إِنِّ شَكُوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنِ فِي الْوُكُنَاتِ
شگفتا شرح نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی‌کند! " و اگر به پرندگان شکایت ببرم ، درلانه‌ها می‌گیرند وناله سر می‌دهند "

☆ المَعْجَم ☆

مَجْرِب: آزموده مَحَامِد: ستایش‌ها «مفرد: مَحْمَدَة» مَرَر: تلخ کرد (مضارع: يَمَرَر) مَصَانِع: آب‌انبارهای بیابان مَلِيح: با نمک مَمْزُوج: در هم آمیخته = مَخْلُوط نُحِن: شیون کردند (ناح، يَنُوح) وَدَّ: عشق # عداوة وَصَفَّ: وصف کرد وُكِّنَتْ: لانه‌ها «مفرد: وَكْنَة» هَامَّ: تشنه و سرگردان شد (مضارع: يَهِيم) هَجَرَ: جدایی گزید، جدا شد (هَجَرَ، يَهْجِر)	شاء: خواست شاء = أَرَادَ، طَلَبَ شَكَّوْتُ: شکایت کردم «إِنْ شَكَّوْتُ: اگر شکایت کنم» شَمَّ: بویید «شَمَمْتُ: بوییدی» شَهْد: عسل عَجِين: خمیر عُدَاة: دشمنان «مفرد: عادي» عَشِيَّة: آغاز شب غَدَاة: آغاز روز قَلَوَات: بیابان‌ها «مفرد: قَلَاة» قَدْ تَقَتَّشَ: گاهی جستجو می‌شود (قَتَّشَ، يَقْتَتِش) قُرْب: نزدیکی كَأْس: جام، لیوان	آتَى، آت: آینده، در حال آمدن اسْتَغَاثَ: کمک خواست يَدِيْع: نو (برای نخستین بار) بَعْد: دوری # قُرْب جَرَب: آزمایش کرد (مضارع: يَجْرَب) حَلَّ: فرود آمد دَنَا: نزدیک شد رَجَا: امید داشت أَحْبَبَ: یاران «مفرد: حبيب» رَضَى: راضی شد رَفَات: استخوان پوسیده رَكَب: کاروان شتر یا اسب سواران سَلَّ: بهرس = اسأل
---	--	--

حَوَلِ النَّص

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْجَهْطِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

۱. لَيْسَ لِحَافِظٍ وَ سَعْدِيٍّ مِلْمَعَاتٌ جَمِيلَةٌ.

حافظ و سعدی ملمعات زیبایی ندارند. ✗

۲. يَرَى حَافِظُ الدَّهْرَ مِنْ هَجَرَ حَبِيبِهِ كَالْقِيَامَةِ.

حافظ روزگار را از دوری محبوبش همچون قیامت می‌بیند. ✓

۳. يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِيبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی‌اش عذاب می‌بیند. ✗

۴. يَرَى سَعْدِيٌّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجَرَ حَبِيبِهِ.

سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند. ✓

۵. قَالَ سَعْدِيٌّ: «مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي».

سعدی گفت: "زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو نمی‌آیی." ✗

اعلموا

اسمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ اسْمُ الْمُبَالِغَةِ

رازق (روزی دهنده)؛ مَرْزُوق (روزی داده شده) / رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)

اسم فاعل و اسم مفعول

۱- اسم فاعل: درواقع همان صفت فاعلی زبان فارسی است که بر «انجام دهنده یا دارنده حالت» دلالت می‌کند.

صانع(سازنده)؛ مُشَاهِد (مشاهده کننده، بیننده)

۲- اسم مفعول: که درواقع همان صفت مفعولی زبان فارسی است و برکاری «انجام شده» دلالت دارد.

مَصْنُوع(ساخته شده)؛ مُشَاهَد (مشاهده شده، دیده شده)

مشخصه‌های اسم فاعل و اسم مفعول در زبان عربی:

اسم فاعل ← الف - وزن فاعل، ب- مَع / اسم مفعول ← الف - وزن مفعول، ب- مَع

چگونگی ساخت و تشخیص:

◆ گروه اول: فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها سه حرف هست (ثلاثی مجرد)، اسم فاعل و اسم مفعول آن‌ها بروزن «فاعل و مفعول» دیده می‌شود.

ماضی	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	ساخت	صانع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	آفرید	خالق	آفریدگار	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	پرستید	عابد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

◆ گروه دوم: فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها بیشتر از سه حرف هست (ثلاثی مزید): اسم فاعل و اسم مفعولشان با حرف «م» می‌شود. به حرف ماقبل آخر اصلی در اسم فاعل، «حرکت کسره» و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» دارد.

(اسم فاعل: ← م ... ع ...) ، (اسم مفعول: ← م ... ع ...)

مضارع	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی
يُشَاهِدُ	می‌بیند	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يَقْلُدُ	تقلید می‌کند	مَقْلُد	تقلید کننده	مَقْلُود	تقلید شده
يُرْسِلُ	می‌فرستد	مُرْسِل	ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده
يَنْتَظِرُ	انتظار می‌کشد	مُنْتَظِر	انتظار کشنده	مُنْتَظَر	مورد انتظار واقع شده
يَتَعَلَّمُ	یاد می‌گیرد	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یادگرفته شده
يُسْتَخْرِجُ	بیرون می‌آورد	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	حمله می‌کند	مُتَهَاجِم	حمله کننده	مُتَهَاجَم	مورد حمله واقع شده
يَنْكَسِرُ	می‌شکند	مُنْكَسِر	شکندنده	مُنْكَسَر	شکسته شده

با دقت در دو جدول داده شده فرق اسم فاعل و اسم مفعول را بیابید.

که اختیر نفسک (۱): تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَالدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسْمُ الْمَفْعُولِ	اسْمُ الْفَاعِلِ	الترجمة	الكلمة
☒	☐	یاد داده شده	مُعَلِّم
☐	☒	دانا	عالم
☐	☒	پیشنهاد کننده	مُقْتَرِح
☒	☐	آماده شده	مَجْهُز
☒	☐	زده شده	مَضْرُوب
☐	☒	یاد گیرنده	مُتَعَلِّم

يا صانع كُلِّ مَصْنُوعٍ يا خالقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ يا رازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ يا مالِكَ كُلِّ مَمْلُوكٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجُوشَنِ الْكَبِيرِ

ای سازنده هر ساخته شده‌ای، ای آفریننده هر آفریده شده‌ای، ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای، ای صاحب هر مال و

دارایی فرازی لا اله الا هو

صانع : اسم فاعل / مَصْنُوع : اسم مفعول
خالق : اسم فاعل / مَخْلُوق : اسم مفعول
رازق : اسم فاعل / مَرْزُوق : اسم مفعول
مالک : اسم فاعل / مَمْلُوك : اسم مفعول

اسم مبالغه

۳- اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفت یا انجام کار در شخص یا شیء دلالت می‌کند.

دو وزن مهم آن « فَعَّال، فَعَّالَة » است؛ مانند:

عَلَّامَة (بسیار دانا)؛ فَهَّامَة (بسیار فهمیده)؛ صَبَّار (بسیار بردبار)؛ غَفَّار (بسیار آمرزنده)؛
كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسیار آفریننده).

گاهی وزن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» معنی "شغل" یا "ابزار، وسیله و دستگاه" می‌دهند؛ مانند:

اسم شغل: خَبَّاز (نانوا)، حَدَّاد (آهنگر)

اسم ابزار، وسیله یا دستگاه: فَتَّاحَة (در بازکن)، نَظَّارَة (عینک)، سَيَّارَة (خودرو)

که اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ التَّرَاكِبَ التَّالِيَةَ.

۱. اَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ : بسیار امرکننده به بدی
۲. اَلْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ : بسیار آفریننده آگاه
۳. حَمَّالَةُ الْحَطَبِ : هیزم‌کش
۴. لِكُلِّ صَبَّارٍ : برای هر بسیار شکیبایی
۵. رَسَّامُ الصُّورِ : نقاش (تصویرگر)
۶. عَلامَةُ الْغُيُوبِ : بسیار دانای غیب‌ها
۷. هُوَ كَذَّابٌ : او بسیار دروغ‌گوست.
۸. الطَّيَّارُ الْإِيرَانِي : خلبان ایرانی
۹. آلهَاتِفُ الْجَوَّالِ : تلفن همراه
۱۰. فَتَّاحَةُ الرِّجَالِ : در بازکن شیشه

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز

(شراء شریحة^۱ الہاتف الجوال)

خرید سیم‌کارت تلفن همراه

موظف الاتصالات ^۲ (کارمند مخابرات)	الزائرة (زائر)
تفضل، و هل تريد بطاقة الشحن ^۳ ؟ بفرما، و آیا کارت شارژ می‌خواهی؟	رجاء، أعطني شريحة الجوال. لطفاً، سیم‌کارت تلفن همراه به من بده.
تستطيعون أن تشحن ^۳ رصيد ^۴ جوالك عبر الإنترنت. می‌توانی اعتبار پولی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی.	نعم؛ من فضلك أعطني بطاقة مبلّغ خمسة و عشرين ريالاً. بله، لطفاً یک کارت به مبلغ ۲۵ ریال به من بده.
تشتري الزائرة شريحة الجوال و بطاقة الشحن و تضع الشريحة في جوالها وتريد أن تتصل ولكن لا يعمل الشحن، فتذهب عند موظف الاتصالات و تقول له: زائر سیم کارت تلفن همراه و کارت شارژ می‌خرد و سیم کارت را در تلفن همراهش می‌گذارد و می‌خواهد تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی‌کند، پس نزد کارمند مخابرات می‌رود و به او می‌گوید:	
أعطني البطاقة من فضلك. سامحيني ^۵ ؛ أنت على الحق ^۶ . أبذل ^۷ لك البطاقة. لطفاً کارت را به من بده. مرا ببخش؛ حق با شماست؛ کارت را برایت عوض می‌کنم.	عفواً، في بطاقة الشحن إشكال. ببخشید، در کارت شارژ اشکالی وجود دارد.

۱- شریحة: سیم کارت ۲- اتصالات: مخابرات ۳- شحن: شارژ کردن (أن تشحن: که شارژ کنی) ۴- رصيد: شارژ
۵- سامحيني: مرا ببخش ۶- أنت على الحق: حق با شماست ۷- أبذل: عوض می‌کنم

کام التمارین

التَّمرینُ الأوَّلُ: عین الجُملة الصَّحیحة وَ غَیر الصَّحیحة حَسَبَ الحَقِیقةِ وَ الوَاقِعِ. ✓ ✕

۱- اَلْكَاسُ رُجَاجَةٌ یُشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّایُ أَوْ الْقَهْوَةُ. ✕
لیوان، شیشه‌ای است که با آن آب یا چای یا قهوه نوشیده می‌شود.

۲- یَمْکِنُ شِراءُ الشَّرِیحةِ مِنْ إِدارةِ الْإِتِّصالاتِ. ✓
خرید سیم کارت از ادارهٔ مخابرات امکان دارد.

۳- الرِّاسِبُ هُوَ الَّذِي مَا نَجَحَ فِي الْإِمْتِحاناتِ. ✓
مردود همان کسی است که در امتحانات قبول نشده است.

۴- غُصُونُ الْأَشجارِ فِي الرَّبِيعِ بَدِيعَةٌ جَمِيلةٌ. ✓
شاخه‌های درختان در بهار نو و زیبا هستند.

۵- یَصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجینِ. ✓
نان از خمیر درست می‌شود.

التَّمرینُ الثَّانی: صَعِّ في الْفِراغِ کَلِمَةً مُناسِبةً مِنَ الْکَلِماتِ التَّالِیَةِ. «کَلِمَتانِ زائِدَتانِ»

الْقَلَوَاتِ / بَعْدِ / وَدَّ / مَصانِعُ / بَدَّلَ / قَتَّشَ / اللَّیْلِ / یَرْضَى

۱- اَلْعَدَاةُ بِدَايَةَ النَّهارِ وَ الْعَشِیةِ بِدَايَةَ (اللَّیْلِ).
بامداد، آغاز روز و شامگاه، آغاز شب است.

۲- رَأَینَا الشَّاطِئَ عَنْ (بَعْدِ) عَبرِ الطَّرِیقِ.
ما ساحل را از دور در جاده دیدیم.

۳- رَجاءَ (بَدَّلَ) هَذَا الْقَمِیصَ؛ لِأَنَّهُ قَصِیرٌ.
لطفاً این پیراهن را عوض کن. برای اینکه آن کوتاه است.

۴- في (الْقَلَوَاتِ) لَا تَعِيشُ نَباتاتٌ کَثِيرةٌ.
در بیابان‌ها گیاهان زیادی زندگی نمی‌کنند.

۵- الشَّرْطِیَّ (قَتَّشَ) حَقائِبَ الْمُسافِرینِ.
پلیس کیف‌های مسافران را گشت.

۶- أَخِي قانِعٌ، (یَرْضَى) بِطَعامِ قَلیلِ.
برادرم قانع است به غذایی اندک قناعت می‌کند.

التَّمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيبَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ.

- یا عَلَامَ الْغُیُوبِ: ای بسیار دانندهٔ نهان‌ها / عَلَامَ: اسْمُ الْمُبَالِغَةِ
 یا سَتَّارَ الْغُیُوبِ: ای بسیار پوشانندهٔ عیب‌ها / سَتَّارَ: اسْمُ الْمُبَالِغَةِ
 یا غَفَّارَ الذُّنُوبِ: ای بسیار آمرزندهٔ گناهان / غَفَّارَ: اسْمُ الْمُبَالِغَةِ
 یا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ: ای بالا برندهٔ درجه‌ها / رَافِعَ: اسْمُ الْفَاعِلِ
 یا سَامِعَ الدَّعَاءِ: ای شنوندهٔ دعا / سَامِعَ: اسْمُ الْفَاعِلِ
 یا غَافِرَ الْخَطَايَا: ای آمرزندهٔ خطاها / غَافِرَ: اسْمُ الْفَاعِلِ
 یا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ: ای پوشانندهٔ هر عیبی / سَاتِرَ: اسْمُ الْفَاعِلِ ؛ مَعْيُوبَ: اسْمُ الْمَفْعُولِ
 یا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: ای کسی که نیکوکاران را دوست دارد. / الْمُحْسِنِينَ: اسْمُ الْفَاعِلِ
 یا خَيْرَ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ: ای بهترین ستایش‌گر و ستایش شده / حَامِدٍ: اسْمُ الْفَاعِلِ ؛ مَحْمُودٍ: اسْمُ الْمَفْعُولِ
 یا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِلطَّالِبِينَ: ای کسی که درگاهش برای جویندگان باز است. / مَفْتُوحٌ: اسْمُ الْمَفْعُولِ / الطَّالِبِينَ: اسْمُ الْفَاعِلِ

التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- أَلْرَكَبُ ④ ابْتَعَادُ الصَّدِيقِ عَنْ صَدِيقِهِ أَوْ الزَّوْجِ عَنْ زَوْجَتِهِ.
- ۲- أَلْكَرَامَةُ ⑥ هُوَ الَّذِي لَهُ حَرَكَاتٌ جَمِيلَةٌ وَ كَلَامٌ جَمِيلٌ.
- ۳- أَلْوَكْرُ ⑤ زِينَةُ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ.
- ۴- أَلْهَجَرُ ② شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ.
- ۵- أَلْسَوَارُ ③ بَيْتُ الطَّيُورِ.
- ۶- أَلْمَلِيحُ

- ۱- أَلْرَكَبُ: کلمه زائد ✖ (کاروان شتر یا اسب سواران)
- ۲- أَلْكَرَامَةُ: شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ. (کرامت: شرافت و بزرگی و عزت نفس)
- ۳- أَلْوَكْرُ: بَيْتُ الطَّيُورِ. (لانه: خانهٔ پرندگان)
- ۴- أَلْهَجَرُ: ابْتَعَادُ الصَّدِيقِ عَنْ صَدِيقِهِ أَوْ الزَّوْجِ عَنْ زَوْجَتِهِ. (دوری: دور شدن دوست از دوستش یا همسر از همسرش)
- ۵- أَلْسَوَارُ: زِينَةُ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ. دستبند: زیوری از جنس طلا یا نقره در دست زن
- ۶- أَلْمَلِيحُ: هُوَ الَّذِي لَهُ حَرَكَاتٌ جَمِيلَةٌ وَ كَلَامٌ جَمِيلٌ. با تمک: او کسی است که حرکات و سخنانی زیبا دارد.

التَّمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ الْفَاعِلِ)
 ترجمه: کسی که بگوید من دانا هستم پس او نادان است.
 اسْمُ الْفَاعِلِ: عَالِمٌ، جَاهِلٌ
- ۲- سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ فِي السَّفَرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (أَلْجَارُ وَ أَلْمَجْرُورُ)
 مدیر گروه، خدمتگزار آن‌ها در سفر است.
 أَلْجَارُ وَ أَلْمَجْرُورُ: فِي السَّفَرِ

- ۳- عالمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ، وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ) دانایی که از علمش سود برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است. **الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ**: يَنْتَفَعُ ؛ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: «به» و عابد نکته: معدود(اسم بعد از عدد) غالباً نقش تمییز دارد و منصوب است. فقط معدود اعداد ۱۰ تا ۳ و الف و مئة و مليون است که مجرور است به خاطر مضاف الیه بودن.
- ۴- الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ، وَالْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوءِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ) همنشین خوب و شایسته بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد است. **الْمُبْتَدَأُ**: الْجَلِيسُ وَالْخَبَرُ: خَيْرٌ / **الْمُبْتَدَأُ**: الْوَحْدَةُ وَالْخَبَرُ: خَيْرٌ
- ۵- كَاتِمُ الْعِلْمِ، يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتَ فِي الْبَحْرِ، وَالطَّيْرَ فِي السَّمَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ الْفَاعِلِ، وَالْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ) همه چیز حتی ماهی دریا و پرندۀ آسمان، پنهان کننده علم را لعنت می‌کنند. **اسْمُ الْفَاعِلِ**: كَاتِمٌ، وَالْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ: فِي الْبَحْرِ، فِي السَّمَاءِ
- الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَالْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلوَّنَةِ.
- ۱- ﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ^{الأنعام: ۶۵} کسی که در آسمان و زمین است غیب را نمی‌داند مگر خدا. **مَنْ**: فاعل / **الْغَيْبَ**: مفعول
- ۲- ﴿يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ ^{النور: ۳۵} خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند. **اللَّهُ**: فاعل / **الْأَمْثَالَ**: مفعول
- ۳- ﴿وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ ^{الکہف: ۴۹} پروردگارت به کسی ستم نمی‌کند. **رَبُّ**: فاعل / **أَحَدًا**: مفعول
- ۴- اَلْسَّكُوتُ دَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فُضَّةٌ. سکوت طلاست و سخن نقره است. **دَهَبٌ**: خبر / **الْكَلَامُ**: مبتدا
- ۵- اَلْکُتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ کتاب‌ها باغ‌های دانشمندان هستند. **بَسَاتِينُ**: خبر / **الْعُلَمَاءِ**: مضاف الیه
- ۶- مِمْرَةُ الْعَقْلِ مَدَارَةُ النَّاسِ. أمير المؤمنين علي (ع) نتیجه و میوه عقل، مدارا کردن با مردم است. **الْعَقْلُ**: مضاف الیه / **النَّاسِ**: مضاف الیه
- ۷- زَكَاةٌ عِلْمٌ نَشْرُهُ. أمير المؤمنين علي(ع) زکات دانش پراکندن آن است.

زکاة: مبتدا / نَشْر: خبر

❁ أنوار القرآن ❁

كَمَلِ الْفَرَائِغَ فِي التَّرْجَمَةِ الْفَارِسِيَّةِ.

من صفات المؤمنين

از ویژگی‌های مومنان

۱- ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾
و کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت ، و هنگامی که می بخشایند.
دوری می‌کنند / خشم گیرند

۲- ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾
و کسانی که [خواستۀ] را برآوردند و برپا داشتند؛ پروردگارشان / نماز

۳- ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾
و در میان آنها مشورت هست؛ کارشان

۴- ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾
و از آنچه به روزی دادیم انفاق می‌کنند. کار آن‌ها

۵- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾
و هرگاه به آنان ستم شود، یاری می‌جویند؛ کسانی که

۶- ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾
و سزای بدی، بدی است؛ مانند آن

۷- ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾
پس درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهدۀ] خداست؛ هر کس

۸- ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾
زیرا او ستمگران را
الشورى: ۳۷ إلى ۴۰

بیشتر بدانیم:

الْأَحِبَّة (دوستان) # الْأَعْدَاء (دشمنان)	الْحُب = أَوَد (دوستی)	الْمُتَجَر = الدكان (مغازه)
الْعَشِيَّة (شامگاه) # الْأَعْدَاء (بامداد)	الْسَلَم (صلح) # الْحَرْب (جنگ)	الْقُرْب (نزدیکی) # الْبَعْد (دوری)
الْفَلَاة = الْأَصْحَاء (دشت، بیابان)	شَاء = أَرَادَ (خواست)	دَنَا = قَرَبَ (نزدیک شد)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

ابْحَثْ عَنْ شُعْرَاءَ إِيرَانِيِّينَ آخَرِينَ أَنْشَدُوا مُلَمَّعَاتٍ وَ اذْكُرْ أَبْيَاتًا مِنْ مُلَمَّعَاتِهِمْ.
درباره شاعران ایرانی دیگری جستجو کن که ملمعاتی سروده‌اند و ابیاتی از ملمعاتشان را بیان کن.

۱- نخستین شعر ملمع در زبان فارسی متعلق به نیمه ی اول قرن چهارم هجری قمری و ساخته ی ابوالحسن شهیدبن حسین بن بلخی (فنون ادب همایی، ص ۱۴۶) (متوفی ۳۲۰ هـ. ق.)^۲ است و این شعر در ترجمان البلاغه نقل شده به صورتی که یک بیت عربی و بیت دیگر فارسی در ترجمه ی آن به همان وزن و قافیه است در بحر منسرخ و بیت نخست این است:

یری محنتی ثم یخفف البصر

فدته نفسی تراه قد سفرا

و بیت دوم ترجمه ی آن: «داند کز وی به من همی چه رسد - دیگر باره ز عشق بی خبرا» و سه بیت تازی و سه بیت فارسی نقل کرده است.

۲- در مرقوم پنجم سلم السموات آمده (تصحیح دکتر یحیی قریب ص ۶۳): «بديع الزمان نطنزی ذواللسانین به عربی و فارسی هر دو انشاء نظم نموده و در فنون صنایع و بدایع فرید و یگانه زمان خود بوده و بعضی قصاید عربی را بیت بیت ترجمه ی منظوم به فارسی گفته از آن جمله است:

غزال لایغاز له احتشاما

علیه احسن الغزل المشهر

یکی آهوی بی آهو که از طبع

غزل نیکو نیاید جز بدو بر «

۳- در کشف اصطلاحات الفنون آمده (فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۲ ص ۱۲۹۹):
«الملمع اسم مفعول است از تلمیع و آن نزد شعرا آن است که شاعر مصراعی به عربی و مصراعی به پارسی و یا بیتی به عربی و بیتی به پارسی گوید و روا بود که زیاده از این هم کند و بعضی تا ده بیت به عربی و ده بیت به فارسی گفته اند، مثال اول: «صبا به گلشن احباب اگر همی گذری - اذاالقیت حبیبی فقل له خبری» و مثال دوم:

به نادانی گنه کردم الهی

ولی دانم که غفار گناهی

رجعت الیک فاغفرلی ذنوبی

فانی تبت من کل المناهی

گفتیم که ملمع شعری است که مصراعی یا بیتی از شاعر به تازی و مصرع و بیتی به فارسی باشد و غیر از آن تضمین یا ارسال مثل است، پس بیتی از حافظ که مرحوم دهخدا ذیل شعر ملمع نقل کرده و (به غلط از سعدی نقل شده) یعنی این بیت:

هر چند کازمودم از وی نبود سودم

من جرب المجرّب حلت به الندامه

ملمع نیست بلکه تضمین یک مثل عربی (تضمین های محمد قزوینی، مجله یادگار، سال اول شماره ۶ ص ۶۶). یا ارسال المثل است (اگر چه مثل باید فارسی در شعر فارسی یا عربی ضمن شعر عربی باشد) و ضمن غزلی از ملمعات حافظ

^۲ سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۱۷، تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱، ص ۳۵۶

آمده و همین مثل در یک بیت از غزل ملمع سنائی نیز آمده که به آن اشاره خواهیم کرد. این مثل در مجمع الامثال میدانی (همان. چاپ بیروت، ج ۲، ص ۳۷۲). جزء امثال مولدین ضبط شده و خود دهخدا در امثال و حکم (همان. ج ۴، ص ۱۷۴۰). به صورت تمثیل آورده و شعر سنائی و حافظ را ذکر کرده است.

۴- سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ هـ. ق.) غزل لطیف ملعمی دارد به مطلع (دیوان سنائی تصحیح استاد مدرسی رضوی، ص ۱۰۱۲، چاپ مظاهر مصفا، ص ۵۳۴):
دی ناگه از نگارم اندر رسید نامه
قالت رأی فؤادی من هجرک القیامه
و این غزل شش بیت دارد که مصراعهای دوم تازی است و بیت پنجم آن متضمن مثلی است که قبلا به آن اشاره کردیم:
گفتم وفا نداری، گفتا که آزمودی
من جرب المجرّب حلت به الندامه

^۳ در تاریخ وفات او اختلاف است، رک: سخن و سخنوران، تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲، مقدمه دیوان تصحیح مدرس رضوی، مقدمه چاپ مظاهر مصفا، تعلیقات چهار مقاله چاپ دکتر معین ص ۱۳۴-۱۳۷، تحقیق مجتبی مینوی، فرهنگ ایران زمین ج ۵، ص ۹ که (۵۴۵) را ترجیح داده است.